

در تمایز اندیشه‌ای و تاریخی ملت و امت؛ شمه‌ای در نقد دریافت مرتضی مطهری

رحیم محمدی^۱

ایده و مفهوم «ملت» بخشی از تحولات اندیشه‌ای و تاریخی فرآیند جامع مدرنیته و تجدد است، ایده‌ها و مفاهیمی چون آزادی و برابری و سوژه و شهروند و ملت و دولت ملی و ناسیونالیسم از وجوه نظری و تاریخی از نتایج پیشرفت مدرنیته و تجدد هستند که در عین حال گسستی از سنت فکری قدیم به حساب می‌آیند. اما «ناسیونالیسم» به مثابه یک دریافت ایدئولوژیک در آخرین مراحل این تحولات در سطح توده‌ای و عامه برساخته شد. بنابراین من ابتدا شرح کوتاهی از مفهوم ملت در کنار سایر مفاهیم همساز آن چون آزادی و سوژگی و شهروندی و دولت ملی بر حسب شرایط نظری و تاریخی مدرن ارائه می‌کنم، پس از آن به توضیح و نقد دریافت مطهری از این مفاهیم و تحولات نظری - تاریخی آنها بر حسب کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» خواهم پرداخت. در واقع می‌توان گفت حداقل سه دریافت از این ایده‌ها و مفاهیم در پارادایم‌ها و نظریه‌ها و گفتمان‌ها و جنبشها و ایدئولوژیهای مدرن پدید آمده است که به ترتیب از این قرارند:

۱ - در قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ در اروپا تحولات اندیشه‌ای مهمی رخ داد و مفاهیم آزادی و سوژه و شهروند و ملت و دولت ملی در سیستم‌های اندیشه‌ای و نظریه‌های فلسفی و حقوقی و تاریخی ظهور کردند. این تحولات اندیشه‌ای در حوزه زبان‌های فرانسوی و آلمانی و انگلیسی و ایتالیایی قابل بررسی هستند. مونتسکیو (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵) و وولتر (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸) و ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) و ژنی دیدرو (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴) در میان متفکران و فیلسوفان فرانسه زبان اهمیت دارند. در میان آلمانی زبان‌ها ایمانوئل کانت (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) و یوهان فیخته (۱۷۶۲ - ۱۸۱۴) و گئورگ هگل (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) و فریدریش شلینگ (۱۷۷۵ - ۱۸۵۴) اهمیت دارند. در میان انگلیسی زبان‌ها افکار هابز (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹) و جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) قابل توجه هستند و در میان ایتالیایی زبان‌ها نیز افکار ماکیاوولی (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷) و جامباتیستا ویکو (۱۶۶۸ - ۱۷۴۴) و میخلز و پاره‌تو قابل توجه هستند.

اگر ما یک جمع بندی از این اندیشه‌ها و نظریه‌های متفکران مذکور به عمل آوریم، به دو اتفاق مهم بر می‌خوریم که یکی استعلاء و دیگری مدرنیته است: استعلاء به معنی فراتر رفتن از وابستگیهای قدیمی و مألوف چون قومیت

^۱ . دانشیار دانشگاه امام حسین (ع)

و نژاد و مذهب و زبان و سنن و سرزمین است. به عبارت دیگر در مرحله‌ای از تاریخ، این اندیشه پیدا شد که انسانها و جوامع میتوانند از وابستگیها و دلبستگیهای موجود نژادی و قومی و مذهبی و زبانی یک مهاجرت فکری و عاطفی کنند و از مرتبه‌ی کنونی به مرتبه‌ای جدید صعود کنند و «کانون اتحاد» جدیدی خلق کنند. مدرنیّت نیز به این معنی است که پس از فراتر رفتن از وابستگیهای قدیمی، به ایده‌ها و مفاهیم جدیدی چون آزادی، سوژگی، شهروندی، ملت - دولت، دموکراسی و امر ملی می‌رسند. در واقع ایده‌هایی چون آزادی، برابری طبیعی و زیستی انسانها، برابری اجتماعی انسانها، و حقوق انسانی (حقوق بشر) از مفردات خرد مدرن و عصر روشنگری است و در این منزلگاه فکری است که همه انسانها، شهروندانی برابر و آزاد و مُحق هستند و امر ملی بر حسب خیر همگانی (خیر عمومی) و مصالح عمومی و منافع ملی و نفی خشونت و بسط صلح شکل می‌گیرد. در نتیجه در این دنیای جدید، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی به صورت فراگیر و استعلاء یافته از وابستگیهای قدیمی شکل می‌گیرند و دارای یک خصلت جهان‌شمول و انسانی هستند.

۲- مرحله دوم ظهور و تکوین «دولت‌های ملی» معاصر و احزاب سیاسی کشورهای اروپایی و غیر اروپایی است که عمدتاً پس از انقلاب فرانسه اتفاق افتاد. این مرحله را می‌توان تکوین دولت ملی یا «ملت - دولت» نامید که به مثابه یک خط مشی حقوقی و سیاسی در قالب دولت‌ها و احزاب سیاسی جوامع جدید تشکیل و تثبیت شد. البته در این مرحله علاوه از نقش افکار مدرن و مدرنیته که در بالا بحث کردیم، همچنین فروپاشی تاریخی امپراطوریهای بزرگ قدیمی (سیاست مطلقه) و فروپاشی نظم دینی کلیسایی (یا نظم دینی به طور اعم) نیز در پیدایش دولتهای ملی مؤثر افتاد. چنانکه «ماکیاوللی» در «شهریار» در سال ۱۵۱۴ برای نخستین بار جدایی سیاست از دین و اخلاق را مطرح کرد و یک نوع گفتار اعتراضی علیه سلطه‌ی بی‌مرز کلیسا و حاکمیت پاپ پرورید و سرسختانه از خواسته‌های ملی حمایت کرد.

۳- در مرحله سوم ما با ظهور ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) به مثابه ایدئولوژیهای دست راستی افراطی و جنبش‌های ستیزه‌جو و خشونت طلب توده‌ای مواجه هستیم، مثل نازیسم و فاشیسم در اروپا که تا حد «ملت‌پرستی» پیش رفت، و در شکل ضعیف آن جنبش‌ها و مبارزات و جنگهای ملی‌گرایانه و ضد استعماری در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین هستند. ملی‌گرایی در قرون نوره و بیست عمدتاً در گفتارهای روشنفکران و مبارزان پیکارجوی زمانه و نشریات و مطبوعات سیاسی - ایدئولوژیک ظهور تام داشت و در برخی کشورها نیز یک نیروی اجتماعی توده‌ای پدید آورد و عمل سیاسی ملی‌گرایانه توسعه یافت و گاهی تا حد شوونیسم و پان‌های مختلف (مثل نازیسم و فاشیسم و پان عربیسم و پان ترکیسم) و مباحث نژادی و تعصبات ملی و ناسیونالیسم مبتدل پیش رفت.

دریافت مطهری از ملت و ملی‌گرایی: حالا پرسش اینجا است که نویسنده کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» چه دریافتی از ملت و ملی‌گرایی داشت؟ آیا او به فهم درست افکار و اندیشه‌ها و مفاهیم بنیادینی چون آزادی و برابری و سوز و شهربوند و ملت و دولت ملی دست پیدا کرد؟

باید گفت دریافت مطهری از ملت و ملی‌گرایی در حد یک ایدئولوژی دست راستی و جنبش ستیزه‌جوی توده‌ای بود که ما آنرا در بالا در سطح سوم توضیح دادیم و در واقع کار او عملاً یک گزارش ایدئولوژیک از یک ایدئولوژی واقعی به اسم ناسیونالیسم است. (ص: ۵۰) مطهری در واقع نتوانست از یک سو از غلبه ایدئولوژی ملی‌گرایی پیش پا افتاده موجود زمانه و از سوی دیگر از غلبه ایدئولوژی چپ‌گرایی و سنت‌گرایی زمانه رها شود و موقتاً از گفتمان امت و امت‌گرایی فراتر برود و درک مستقلی از ملت و دولت ملی و امر ملی و ناسیونالیسم در معنای فلسفی و حقوقی و تاریخی و جامعه‌شناختی آن پیدا کند. وی عملاً ملت را به اُمت تحویل کرد و امت را نیز به جنبش آزادیبخش اسلامی فروکاست. (ص: ۳۱) و خبر تولد ملت اسلامی (امت اسلامی) را اعلام کرد. (ص: ۳۶) او به هیچ وجه در معنای فلسفی و حقوقی و تاریخی و جامعه‌شناختی متوجه نشد؛ اساساً ملت یک اتحاد مدرن استعلاء یافته از وابستگی‌های قدیمی نژادی و قومی و مذهبی و زبانی است و ملت، اساساً اُمت نیست، و نمی‌توان از ملت به امت و جنبشهای آزادی بخش لغزید. مطهری ناسیونالیسم را به عنوان رقیب و دشمن اُمت و امت‌گرایی فهمید و نسبت به آن اعلام خطر کرد. توصیفی که او از ملت ارائه کرد، آنرا بدترین پدیده غربی دانست که استعمار غربی و نویسندگان غربی و دشمن آنرا برای ملت‌های اسلامی به مثابه دام و توطئه تنیده است. او می‌گوید: تعریف کلاسیک غربی این است که این وجدان ملی زاینده شرایط اقلیمی، نژادی، زبان مشترک، سنن و آداب تاریخی و فرهنگ مشترک است. ولی دقت بیشتر در واقعیت‌های فردی و اجتماعی بشر نشان می‌دهد که این عوامل نقش بنیانی و درونی در تکوین این وجدان جمعی ندارند و نمی‌توانند برای همیشه مایه و ملاط چسبندگی و پیوستگی افرادی از ابناء بشر تحت یک ملیت گردند.» (ص: ۲۰ و ۲۱) در حالیکه اگر دقت کنیم، تعریف کلاسیک غربی ملت از جمله در «قرارداد اجتماعی روسو» بود که اتفاقاً در سال ۱۳۲۵ش به فارسی ترجمه شده بود، یا در کانت و فیخته و هگل و هابز و لاک بود، ولی گویا قرار نبود تعریف کلاسیک غربی به درستی خوانده و فهمیده شود. بلکه قرار بود فرانتس فانون (ص: ۲۸) و تیورمند و خلیل ملکی و چپ‌های مذهبی وطنی و امت‌گرایان اولیه چون سید جمال‌الدین و محمد عبده و عبدالرحمان کواکبی و اقبال لاهوری خوانده و فهمیده شوند. اینها منابع فکری و اعتقادی مطهری در کتابش هست که او آشکار با آنها هم‌دلی می‌کند.

اما ما امروز با این پرسش‌ها نیز مواجه هستیم: چرا مطهری به چنان دریافتی از ملت و اُمت رسیده بود؟ نقش شرایط زمانه در این دریافت چه بود؟ چرا او به درک بنیادین فلسفی و حقوقی و تاریخی و جامعه‌شناختی ملت نزدیک نشد؟ چرا او بازگشت به گذشته‌ی «بین‌الملل اسلامی» را مطرح کرد؟ آیا بازگشت به گذشته یا احیاء گذشته به لحاظ تاریخی و نظری ممکن است؟ آیا او به پیامدهای نظری و عملی این بازگشت وقوف داشت؟ در نهایت پرسش سرنوشت‌ساز ما این است که؛ نتایج و پیامدهای درک مطهری از ملت و اُمت، برای فرهنگ سیاسی و سیاست و دولت معاصر ایران چه بوده است؟